

تحقیقی دربارهٔ شخصیت و مقام شاعری غنیمت کنجاهی*

چکیده

محمد اکرم «غنیمت» پنجابی، مفتی زاده‌ای از قصبه «کنجاه» متعلقاًت گجرات بود که در روزگار عالمگیر پادشاه (سده ۱۱ و ۱۲) در خدمت نواب مکرم خان به سر می‌برد. مبانی تازه و معانی لطیف در اشعار او دیده می‌شود، بویژه در مثنوی نیرنگ عشق که به مثنوی غنیمت نیز شهرت دارد. دیوان غزلیات او نیز در بردارندهٔ مجموعی از غزلیات، رباعیات و مفردات است. در مثنوی و دیوان او می‌توان ترکیبات دلنشین و تضمینهای رنگین و دلپذیر دید. غنیمت در اشعار خود از استادان سبک هندی (اصفهان) چون صائب تبریزی، نظیری نیشابوری، ناصرعلی سرهندی، بابافغانی و... پیروی و گاهی نیز بیت یا مصرعی از آنان را تضمین کرده است. **کلید واژه‌ها:** غنیمت پنجابی (کنجاهی)، نیرنگ عشق، دیوان غنیمت، غنیمت و دیگران.

معرفی و زندگینامهٔ شاعر

مولانا محمد اکرم غنیمت، در قریه «کنجاه» از توابع پنجاب، در چهار کیلومتری غرب گجرات متولد گردید. سال تولد وی به درستی معلوم نیست، اما تذکره نگاران او را معاصر با اورنگ زیب عالمگیر، پادشاه هند و مصاحب و ندیم نواب محمد مکرم خان حکمران لاهور دانسته‌اند. چنانکه حسینی گفته است: «شاعرمکرم، محمد اکرم، متخلص به «غنیمت» از مفتی زاده‌های قصبه کنجاه بوده، مین مضافات گجرات شاه دولا، و در عهد عالمگیر پادشاه به خدمت نواب مکرم خان به سر می‌برده» (تذکرهٔ حسینی، ۱۲۹۲هـ: ۲۳۰) و نواب صدیق حسن خان نیز همین مطلب را ذکر کرده است. (تذکرهٔ شمع انجمن، ص ۳۵۶).

آفتاب رای لکهنوی او را کنجاهوی لاهوری گفته که مثنوی عزیز و شاهد شاهد کمال اوست، و پس از آن پنج بیت از مثنوی مذکور را آورده است (ریاض العارفین، ۱۳۶۱: ۲/ص ۶۳) و هاشمی سندیلوی،

تنها به معرفی اثر وی پرداخته و گفته است که «طبعی روان داشته، اشعارش نازک و هموار است. مثنوی قصه عزیز و شاهد که افتتاح آن این است:

به نام شاهد نازک خیالان عزیز خاطر آشفته حالان

در هند نهایت شهرت دارد، لیکن آن مثنوی از فصاحت و بلاغت افتاده، فاما از مزه خالی نیست». پس از آن هم چهارده بیت از غزلیات غنیمت را آورده است (مخزن الغرائب، ج چهارم، ۱۳۷۱: ۲۲۷). پدران و نیاکان مولانا غنیمت، از شام آمده بودند و پدرش نذر محمد، مفتی و عالم دینی در کنجاه بوده است و عموی وی نیز شیخ ابوالقادر گیلانی، اتفاق می افتد، مرید او می شود که صاحب کرامات بوده و در بخش و صاحب کشف و کرامات بوده است (دیوان غنیمت، مقدمه، ص الف).

آن طور که در مقدمه دیوان غنیمت آمده، وی درباره خود گفته است که در کودکی به خواندن و نوشتن علاقه نداشته و شب و روز به خوشی می گذرانده است و بنا به دیداری که با شاه صالح محمد از اولاد شیخ محی الدین عبدالقادر گیلانی، اتفاق می افتد، مرید او می شود که صاحب کرامات بوده و در چهار میلی شرق گجرات در روستایی زندگی ساده داشته است (دیوان غنیمت، مقدمه، ص ب).

به سبب کرامات شیخ صالح محمد، و ارادت خود وی، توفیقاتی نصیب او می گردد و مثنوی نیزنگ عشق (عزیز و شاهلر) می سراید و پس از آن آوازه شاعری و روحانیت غنیمت، فراگیر می شود. اما آن گونه که شایسته باشد، کسی بدو توجهی نمی کند، به ناچار دلخسته از قدر ناشناسی هموطنان، مثنوی خود را بر می دارد و راه دهلی در پیش می گیرد. وقتی به دهلی می رسد، ابتدا در پله های مسجد جامع دهلی استراحتی می کند و سپس به دنبال خانه «میرزا محمد افضل سرخوش» به راه می افتد و سرانجام خانه او را می یابد، وقتی خانه او را پیدا می کند، در می زند، نوکر سرخوش می آید و غنیمت درخواست دیدار سرخوش می کند. سرخوش نیز در آن وقت با جمعی از شعرا و دوستان خود نشست و گویا پروای کسی نداشته است، و بعضی دوستان هموظفقی دیدن بیگانه در جمع خود نبوده اند، ولی سرخوش نوکر را می گوید که او را بیاور. غنیمت وارد محفل می شود و در گوشه ای می نشیند. سرخوش می پندارد که شاید سائل (درویش_ گدا) باشد و چیزی می خواهد، اما غنیمت همچنان خاموش نشست است و چیزی نمی گوید. سرانجام یکی از اهل مجلس می گوید: برادر! گنگ که نیستی؟ چیزی بگو! این سخن در غنیمت اثر می کند و بالبدیهه می گوید:

کرده ام او پُهر لب نقد بیانها در گره بسته ام چون غنچه سوسن زبانها در گره

(دیوان غنیمت، ۱۹۵۸، مقدمه، ص ب - د)

وقتی اهل مجلس را بیت رسا و شیوا را از غنیمت جوان می شنوند، متحیرانه به او می نگرند و غنیمت ابیات دیگر را ادامه می دهد:

سرفراز منصب سرگشتگی گردیده ام	اختر ما داشت گوی آسمانها در گره
آتشین روی نظر بر جلوه محتاجی نکرد	چون سپندم ماند آشوب فغانها در گره
مردهام در حسرت شیرینی حرف کسی	کز لب خاموش دارد نقد جانها در گره...
یاد مژگانش غنیمت چاکها در دل فکند	تا یکی باید نهمان کردن سنانها در گره

(دیوان غنیمت، ص ۲۲۵)

سرخوش از سر شوق به وجد می آید و برمی خیزد و غنیمت را در آغوش می گیرد و احوال می پرسد و با او به مذاکره می نشیند که نتیجهٔ آن هم بهبود وضع غنیمت را در پی دارد و باعث آرامش زندگی او پس از آن می شود (کلمات الشعراء، ۱۹۴۲: ۳۴).

در بدیهه گویی مولانا غنیمت گویند که روزی از راهی می گذشت، پسر بچه ای شوخ بر سر راه او آمد و وزن رباعی را از او پرسید. در این اثنا بچه‌های دیگری نیز آمدند و آن پسر را ملامت کردند و گفتند که چرا این مرد موسفید را آزار می دهد، اما وقتی شجاعت و جسارت دوست خود را دیدند همگی گرد غنیمت حلقه زدند و همان خواسته را (وزن رباعی) جویا شدند. غنیمت فی البدیهه این رباعی را سرود:

«شیطان پسری پیش من آمد در راه	پرسید ز من وزن رباعی ناگاه
چون شوخی طبعش را بدیدم گفتم	لاحول و لا قوه الا بالله»

(دیوان، مقدمه، ص «و»)

قدرت الله گویاموی مطالبی در وصف غنیمت آورده که خالی از ظرافت نیست:

«معتنم عصر در نکته یابی، محمد اکرم غنیمت پنجابی که به طبع نقّاد، داد خوش مقالی داده و به ذهن وقت آد، بنای نازک خیالی نهاده، کلامش عنوان صحیفهٔ فصاحت است و اشعارش دیباچهٔ کتاب بلاغت، لاسیمهٔ مثنوی او نیرنگ عشق که سرتاسر داستانی است رنگین و یک قلم بیانی است نزاکت آگین، شهرت تمام دارد و دیوانی مختصر هم از تألیفات اوست، آخر کار اواخر مائهٔ حادی عشر (۱۱۰۰) نقد حیاتش به غنیمت دست اجل درآمد (نتایج الافکار، ص ۵۱۶). پس از آن هم دو صفحه نمونه‌هایی از مثنوی و غزلیهای غنیمت را آورده است.

نواب صدیق حسن خان هم بدون اشاره به سال تولد غنیمت، او را «صیاد آهوان میانی تازه و دام گستر معانی بی اندازه» می‌داند که «تیرنگ مثنوی او شهرت و قبول تام دارد و در چستی عبارت و نزاکت، اشارت فایق بر مثنویات شعرای نامدار است. ترکیب دلنشین معجون مفرح خاطر نازک خیالان

است و تضمین رنگینش عزیز دل‌های آشفته حالان» (شمع انجمن، ص ۳۵۶). پس از آن نیز اشاره ای دارد به آنچه که سرخوش در تذکره خود آورده: «غنیمت از خاکیان هند غنیمت است. در اواخر ماه حادی عشر نقد حیاتش غنیمت دست اجل گردید و دیوانی سواى انشا و مثنوی دارد.» (شمع انجمن، ص ۳۵۶). به نظر می‌رسد گوپاموی و صدیق حسن خان، هردو، مطالب خود را از تذکره کلمات الشعراء سرخوش گرفته‌اند.

سراج‌الدین علی خان آرزو، غنیمت را از قصبه کنجاه دانسته که قصبه ایست از مضافات لاهور، و بسیار خوش زبان و معنی تلاش است. از بعضی شاگردان شنیده که شاگرد میر محمد زمان راسخ بوده، در اواسط عهد عالمگیر، در ملک پنجاب طنطنه شاعری کوس لمن الملك می زده، علی‌الخصوص که از جهت مثنوی او که قصه شاهد و عزیز را موزون کرده و بسیار بزمه گفته، خصوصاً داستان مکتب که از غایت خوبی شهرت تمام دارد (مجمع النفايس، ص ۶۸).

غنیمت به وطن و زادگاه خود بسیار علاقه مند بوده و یک بار هم که قصد سفر به ایران می‌کند، سفرناکرده پشیمان می‌شود و می‌گوید:

نخواهم لاله زارگلشن ایران که سر بر زد گل داوودی صبح وطن از خاک پنجابم

(دیوان: ۲۲۳)

ناصرعلی نیز غزلی دارد که غنیمت به اقتفای آن غزل خود را سروده و او نیز به همین صورت از سفر ایران سرباز زده است:

علی امسال موقوف است سیر گلشن ایران چو داغ لاله دامنگیر دل شد خاک پنجابم

(دیوان، ناصرعلی سرهندی، ۱۳۸۴: ۱۸۵)

اگر چه تذکره نگاران، سال تولد وی را ننوخته‌اند، ولی با توجه به اینکه «غنیمت» معاصر با اورنگ‌زیب عالمگیر، و محمد افضل سرخوش (صاحب کلمات الشعراء) بوده است و اورنگ‌زیب به سال ۱۷۰۷ میلادی برابر با ۱۱۱۸ هـ ق و سرخوش به سال ۱۷۱۴ م، ۱۱۲۷ هـ ق از دنیا رفته‌اند، به نظر می‌رسد که وی در نیمه دوم قرن یازدهم پا به عرصه وجود گذاشته است، و اینکه چند سال در قید حیات بوده آن هم ناپیداست، اما گویا وقتی میرزا سرخوش برای بار دوم بر تذکره کلمات الشعراء خود نظر می‌کرده، غنیمت، از دنیا رفته بود؛ زیرا وی نوشته است: «غنیمت از خاکیان هند غنیمت بود. دیوان مختصر داشت، مثنوی نیز فکر کرده، این واقعه ۱۱۵۸ هـ ق. می‌باشد» (کلمات الشعراء، ۱۹۴۲: ۸۲؛ و مقدمه دیوان غنیمت، ص ط). به نظر می‌رسد مولانا غنیمت، یکی دو سال پیشتر از تاریخ مذکور فوت کرده باشد.

اما از آنجا که تاریخ سرودن نیرنگ عشق آنگونه که در پایان آن آمده^۱، ۱۰۹۶ هـ است، و بنا به نوشته بزم تیموریه (ج سوم، ۱۹۹۱: ۶۸) و تاریخ تذکره‌های فارسی (ج ۲، ۱۳۶۳: ۳۸) و سرو آزاد (ص ۱۴۴) و سرهند مین فارسی/ادب (۱۹۸۸: ۹۹)، سرخوش به سال ۱۰۵۰ هـ در کشمیر به دنیا آمده و به سال ۱۱۲۷ هـ از دنیا رفته است و ماده تاریخ وفات او چنین است: «از جهان رفت آه عارف پاک»، و دکتر ادربس احمد، استاد شعبه فارسی دانشگاه دهلی، وفات سرخوش را محرم ۱۱۲۶ هـ و ژانویه ۱۷۱۴ عیسوی در ۷۶ سالگی دانسته است (سرهندمین فارسی ادب، ۱۹۸۸: ۱۰۱) و میرمحمدزمان راسخ که استاد «غنیمت» بوده، به سال ۱۱۰۷ هـ از دنیا رفته است (تذکره شمع انجمن، ص ۱۷۴؛ مقدمه دیوان ناصر علی سرهندی، ص ۱۳) و قدرت‌الله گوپاموی نیز گفته است: «آخر کار اواخر مائۀ حادی عشر (۱۱۰۰) نقد حیاتش به غنیمت دست اجل درآمد (تذکرۀ نتایج الافکار، ۱۳۳۶: ۵۱۶)؛ بنابراین قول مصحح دیوان غنیمت که سال وفات غنیمت را همزمان با سال تکمیل تذکرۀ کلمات الشعرا اثر سرخوش، و سال ۱۱۵۸ هـ دانسته است (مقدمه دیوان، ص ط) نمی‌تواند مقرون به صحت باشد و دههٔ سوم سدهٔ دوازدهم هـ درست‌تر خواهد بود.^۲

مقبرهٔ غنیمت در جنوب «کنجاه» نزدیک باغ دیوانان واقع است. در سال ۱۹۱۳ م. وقتی که منظور علی، از مسؤولان «کنجاه» به قبر مولانا غنیمت می‌رسد، از ویرانی و بی‌نام و نشان آن متأثر می‌شود و در خصوص تعمیر و ترمیم آن مزار، با چند نفر از افراد خیراندیش مشورت می‌کند و سرانجام با صرف چند هزار روپیه، گنبدی بر مقبرهٔ غنیمت، بنا می‌کنند که امروزه زیارتگاهی برای خاص و عام شده است و هر سال در ماه ثور (اردیبهشت) مراسم گرامیداشتی با عنوان «میله^۳» در آنجا برپا می‌شود و علاقه‌مندان و عقیده‌مندان در آن مراسم شرکت می‌کنند (دیوان، مقدمه، ص «ی»).

آثار غنیمت کنجاهی

با توجه به کتب تذکره و تاریخ ادبیاتی که نگارنده بدانها دسترس داشت، مهمترین آثار وی عبارتند از:^۴

۱. دیوان شعر

این کتاب در ۳۱۶ صفحه، به سال ۱۳۳۷ هـ ق. (۱۹۸۵ م.) با تصحیح و مقدمهٔ پروفسور غلام ربانی عزیز، در لاهور، از طرف انتشارات پنجابی ادبی آکادمی (آکادمی ادبیات پنجاب) به چاپ رسیده و مقدمه‌ای مبسوط نیز به قلم نامبرده، در چهل و شش صفحه به زبان اردو در آغاز دیوان آمده است که قسمتهایی از آن نیز مورد استفادهٔ این جانب قرار گرفت.

دیوان غنیمت شامل ۳۲۱ غزل (بین ۳-۱۰ بیته) و ۹۹ بیت مفردات، و ۱۲ رباعی است. ۵ قصیده نیز در پایان کتاب آمده است که ۲ قصیده در مدح و نعت رسول گرامی اسلام، و ۲ قصیده نیز در مدح غوث اعظم گیلانی است و یک قصیده هم در مدح آمده که بدون نام ممدوح است و به نظر می رسد در مدح اورنگزیب عالمگیر باشد.

۲. نیرنگ عشق (مثنوی غنیمت)

این مثنوی در بحر هزج مسدس محذوف (مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن) آمده و به مثنوی عزیز و شاهد نیز مشهور است و به همین سبب، آغاز آن هم با نام آن دو شروع شده است:

به نام شاهد نازک خیالان عزیز خاطر آشفته حالان

نیرنگ عشق در ۸۵ صفحه حدود یکصد سال پیش در هندوستان به چاپ رسیده و مجموعاً حدود ۱۶۰۰ بیت دارد. مولانا غنیمت در پایان مثنوی یاد شده، درباره سال تألیف، تعداد ابیات و وجه تسمیه این قصه و تاریخ اتمام مثنوی، چنین آورده است:

چو من این گوهر سیراب سفتم
شنیدن را مبارکباد گفتم
... ز چشم بلبلان کردم دواتی
نوشتم همچو گل رنگین براتی
چو ایباتش پس از گفتن شمردم
«باعداد غنیمت» راه بردم
(بیت ۱۵۸۲)

چو من بر ساز سیرآهنگی عشق
به نظم آوردم این نیرنگی عشق
سزد کاین نامه نیکو سرانجام
بود «نیرنگ عشق» ش در جهان نام

چو شد ختم این کلام سینه پرورد
خرد تکلیف تاریخش همی کرد
نمایان گشت تاریخ نو آیین
ز «گلزار بهار فکر رنگین»
(۱۰۹۶ هـ ق)

اما از آنجا که نمی خواهد طولانی شدن مثنوی، باعث ملالت خاطر خواننده شود و موجب تصدیح او

گردد، حسن ختام سخن را این گونه بیان می کند:

هنوزم شوق گفتن بیشتر بود
دل معنی طلب کان گهر بود
ولی ترسیدم از تصدیح یاران
نه از می از سخن پرهیزگاران

۳. غنیمت و اشعار عرفانی

شعر غنیمت، چه در مثنوی و چه در غزل و قصیده، دارای سلاست و روانی و پختگی و نشان‌دهندهٔ قدرت شعری شاعر است. در غزل، شیوهٔ صائب و بیدل دارد و سبک سخنش هندی (اصفهانی) است و بحرهای رمل و هزج نیز در دیوانش نمود بیشتری دارد.

سخنش چاشنی عرفان دارد، و در شرحی کوتاه که بر بیت اول نیرنگ عشق^۵ در حاشیهٔ صفحه، نوشته، چنین آمده است:

شاهد: نامی است از نامهای پیامبر ما، صلی الله علیه وسلم و در عرف شاهد امرد و خوب‌صورت را گویند و گواه و محبوب در اصطلاح سالکان، شاهد حق را گویند، به اعتبار ظهور و حضور، زیرا که حق بر صورت اشیاء ظاهر شده است که هوالظاهر، عبارت از آن است، و مراد معنی اخیر است، و نازک خیالان، جمع نازک خیال کسانی که خیال ایشان باریک بود، مراد عاشق یا شعرا.

غنیمت با بیان داستان «منقبت امام اولیا حضرت شاه صالح محمد» به ذکر مسائل عرفانی اشاره می‌کند: و اماندگان وادی طلب و اسیران نفس خویش، که هوس را مرشد خود ساخته، از آنان می‌خواهد که خضر راهی طلب کنند و روی به قبلهٔ حاجات آورند و از پیرانی چون شاه صالح محمد اطاعت کنند که جنید وقت و شبلی زمان است و...^۶

بعد از مدح و منقبت شاه صالح محمد (استاد روحانی غنیمت)، به مدح شاه اورنگزیب عالمگیر می‌پردازد و پس از آن «در بیان مقدمهٔ عشق مجازی که نردبان عشق حقیقی است، به موجب المجاز قنطره الحقیقه^۷» ابیاتی زیبا خطاب به عاشق نوگرفتار و سالک مبتدی سروده که اگر قصد از خود بریدن و انقطاع از عالم جسمانی و آرمیدن در کوی جانان دارد، باید پا به صحرای جنون گذارد و دلی سرشار از آتش عشق پیدا کند و سری پر ز سودای عشق که یا حقیقی باید باشد یا مجازی؛ که از صورت می‌توان به معنی پی برد.^۸

در ابیات مذکور کلمات و عبارات نونیاز، یار، عاشق، خراب، از خود بریدن، قبلهٔ جان، دل، صحرای جنون، عشقبازی، حقیقی، مجازی، آینه‌دار، معنی، جام، صورت، ساقی، شراب، باقی، جام صورت، شراب باقی و... دارای معانی عرفانی و نشان‌دهندهٔ شیوهٔ عرفانی غنیمت است.

ذیل عنوان «رفتن مولانا غنیمت برای سیر مکتب خانهٔ شاهد» ابیاتی آمده است که به سبب عرفانی بودن و لطافت و ظرافت شعری، بعضی تذکره نگاران نیز آن را به عنوان نمونهٔ اشعار مثنوی وی ذکر کرده‌اند.^۹ نمونه‌ای از آن ابیات در ذیل آورده می‌شود:

شنیدم دوش از طرز آشنایی
 خصوصاً مکتب عشق آفرینی
 مرا روزی به دل شوق آشنا شد
 به امید تماشای نگاری
 برآمد بر در مکتب خروشم
 به گوش شاهد آمد ناله من
 مرا از مهربانیها درون خواند
 ز سر پا کرده رفتم یک قدم پیش
 بگفتا پیشتر آ پیش رفتم
 ز دست من به صد اعزاز برداشت
 ز مهر اول غبارش را برافشاند
 پسندش کرد و گفتا من خریدار
 بگفتا قیمتش؟ گفتم نگاهی!

که از مکتب نکوتر نیست جایی
 مقام همچو شاهد نازینی
 کتاب صبر را شیرازه وا شد
 نمودم جانب مکتب گذاری
 که من سی پاره دل می فروشم
 بغل پرورده تبخاله من
 خرد از همهری بیرون در ماند
 بلاگردان لطف طالع خویش
 تکلف برطرف از خویش رفتم
 غلط گفتم به چندین ناز برداشت
 پس آنکه سوره اخلاص برخواند
 بگفتم ار شود طالع مددکار
 بگفتا کمترک! گفتم که گاهی!
 (نیرنگ عشق، ص ۵۶)

غزلیات غنیمت نیز خالی از رنگ و بوی عرفان نیست، چنانکه در غزلی این گونه اشاره می کند:
 ناتوانی رهنمای گوشه جمعیت است
 نیست مشتاق فنا را شکوه از بیداد چرخ
 ...چون غنیمت سر فرونارم به کس از فیض عشق
 (دیوان غنیمت، ص ۸۲)

که الفاظ «جمعیت»، «وحدت»، «فنا»، «عشق»، «جانان» و ... از اصطلاحات عرفانی است.
 سالکی را کش دل از سیر طریقت آگه است
 با ید بیضا کشد از یک گریبان سر برون
 رشته تدبیر ما را پستی همت گسیخت
 می‌رساند بوی پیراهن پیام یوسفی
 چون غنیمت تا توانی از دوا پرهیز کن
 خوردن غمهای واپس ماندگان زاده است
 دست امیدی که از دامان خواهش کوتاه است
 این رسن مانند آب موج دایم در چه است
 هر کجا چشم سفیدی بود روشن چون مه است
 اینقدر هم بس که یار از درد دلها آگه است
 (دیوان، ص ۹۴)

۴. غنیمت و دیگران

مولانا غنیمت، در سرودن غزل‌های خویش، نظر بر استادان سخن داشته و به اقتضای آنان، چه از نظر صورت و چه معنی، گام برداشته است، بنا به آنچه که در مقدمهٔ اردو بر دیوان غنیمت آمده است، بابا فغانی شیرازی (ف. ۹۲۵هـ) غزلی دارد با مطلع:

تا کی به زیر چشم کشیدن شراب تلخ شیرین نمی شود دهن ما ز آب تلخ^{۱۰}
و غنیمت نیز اینگونه گفته است:

دوش از لب پیاله به جای شراب تلخ بی لعل دلکش تو کشیدم عتاب تلخ
که همانندی‌جوییت را کام الّامی توان مشاهده کرد، و اگر چه فغانی «زیر چشم» را آورده، غنیمت لب پیاله را ذکر کرده که در حقیقت از چشم با عنوان پیاله یاد کرده است و در مصرع دوم هم از تناسبی که فغانی بین شیرینی و دهان و آب و تلخ ایجاد کرده، غنیمت نیز بهره گرفته و لعل دلکش و عتاب را آورده است.

در مقطع غزل نیز اگر چه غنیمت به اقتضای فغانی رفته، از نام و یاد صائب نیز غافل نمانده است. لذا آنجا که فغانی می گوید:

از دل سواد صبر فغانی زگریه شست در آب شور به ورق این کتاب تلخ
غنیمت چنین گفته است:

آنجا که حرف صائب شیرین سخن رود شرط ادب نبود غنیمت جواب تلخ.

(دیوان غنیمت، ص ۱۰۱)^{۱۱}

البته صائب تبریزی دو غزل با ردیف «تلخ» دارد که در غزل اول به سبب ردیف «تلخ» در هر مصرع آن لفظ «شیرین» یا ماده‌ای شیرین را ذکر کرده است؛ مانند: شربت، قند، عسل، نیشکر، شاخه نبات و شکر (کلیات صائب، ج ۲، غزل ۲۳۰۷).

۵. ناصرعلی سرهندی و غنیمت

ناصرعلی سرهندی (سهرندی) ملقب به «صائبی ثانی» و متخلص به «علی» حدود سنه ۱۰۴۷هـ (۱۶۳۷م) به دنیا آمده و به سال ۱۱۰۸هـ (۱۶۹۷م) از دنیا رفته است. غنیمت در پیروی از «علی» غزل‌هایی سروده که اشاره ای بدان خواهد شد:

نیست هم طرح علی بودن غنیمت قدرتم مصرعی رنگین نشد تا خون نشد اندیشه‌ها

(دیوان غنیمت، ص ۳۴)

که علی گفته است:

ای لبالب از می شوقت خم اندیشه‌ها
یک پری را داشت پنهان در هزاران ریشه‌ها
تا کجا رفتی که بلبل باغ را ویران گذاشت
دام صیاد است بر دوش نهالان ریشه‌ها
و: پرسش حال علی کردم غنیمت دوش گفت
(دیوان علی، ص ۶۴)
«کشته وضع خودم از وضع آزادم مپرس»
(دیوان غنیمت، ص ۱۸۵)

علی در غزلی گفته است:

«کشته وضع خودم از طبع آزادم مپرس»
سنگسارم می کند وحشت ز فریادم مپرس
غنیمت دل بر احوال علی سوزد که می گوید
«درون بیضه چون پروانه فانوس می تابم»
(دیوان علی، ص ۱۶۳)
(دیوان غنیمت، ص ۲۲۳)

که مصرع دوم، برگرفته از یک غزل پنج بیتی «علی» است:

«فروغ شمع رویی در ازل بر دیده زد آیم
از همین غزل، بیتی دیگر تقریباً همانند آورده و نام ایران هم به مانند «علی» ذکر کرده است؛
چنانکه علی گفته است:

علی امسال موقوف است سیر گلشن ایران
چو داغ لاله دامنگیر دل شد خاک پنجابم
(همان)

غنیمت به پیروی از علی گفته است:

نخواهم لاله زار گلشن ایران که سر بر زد
گل داوودی صبح وطن از خاک پنجابم
(همان)

علی در بحر هزج مثنی سالم غزلی دارد با مطلع:

که بر شیخ و برهمن دارد احسانی که من دارم
چراغ کعبه و دیر است ایمانی که من دارم
(دیوان، ص ۱۸۸)

و غنیمت نیز در همین وزن و ردیف، غزلی آورده است با مطلع:

نمی‌گنجد به خلوت مجلس آرایی که من دارم

دهد یاد از زمین شعرهای خود که من دارم

(دیوان غنیمت، ص ۲۳۷)

غزلی نیز با وزن و بحر مذکور، با کلمات قافیه ای چون: رنگ، جنگ، لنگ، سنگ و تنگ در دیوان علی آمده که غنیمت نیز با همان وزن و قافیه سروده است:

علی گوید:
به قدر گردش چشم آن پری رو شد هماهنگم چو مهتاب از سحر رنگی نماند از رفتن رنگم
(دیوان، ص ۱۸۷)

و غنیمت گفته است:

در این محفل نشد گوش آشنای غیر آهنگم بود شور کباب خویش فریاد دل تنگم
(دیوان، ص ۳۳)

ناصرعلی در غزلی با مطلع:

یار در آغوش دل می جوشد و دورم هنوز صد تجلی ساقی بزم است و مخمورم هنوز
(دیوان، ص ۱۵۹)

از کلمات: دور، مخمور، طور، ناسور، منصور، مجبور و زنبور برای قافیه استفاده کرده و غنیمت نیز در غزلی نه بیتی، کلمات منصور، دیجور، مخمور، دور، مستور، معذور، شور، ناسور، گور و کافور را به کار برده است:

اگرچه ناصرعلی نیز این غزل را به اقتضای غزلی از صائب سروده و بیتی از صائب را بدون ذکر نام وی عیناً نقل کرده است:

در سفر هر چند چون ریگ روان عمرم گذشت از وصال کعبه چون سنگ نشان دورم هنوز
(دیوان صائب، ج پنجم، ص ۲۳۰۴، غزل ۴۷۷۴)

غنیمت مفهوم بیت را در نظر گرفته و گفته است:

گرچه مشت خاک من از ناله ام بر باد رفت آسمان بوسد زمین عجز را دورم هنوز
غزل غنیمت با بیت زیر آغاز می شود و پس از آن قافیه «مخمور» را به کار برده است:
خاک گردیدم ندارد عشق معذورم هنوز هر نفس عرض قیامت می کند شورم هنوز
می توانی کشته تیغ نگاهش را شناخت خلق بسمل می نماید چشم مخمورم هنوز
(دیوان غنیمت، ص ۱۸۲)

ابیات دیگری هم ناصرعلی سروده و غنیمت نیز همان وزن و قافیه را به کار برده که برای جلوگیری از اطالۀ کلام از ذکر آن خودداری می شود.

۶. نظیری و غنیمت

محمدحسین نظیری نیشابوری، از شاعران توانای سالهای آغازین سده یازدهم هجری و از پیشگامان سبک هندی (اصفهانی) است. سال تولد وی معلوم نیست، ولی سال وفات او را ۱۰۳۳ هـ. در شهر احمدآباد هند دانسته‌اند (مقدمه دیوان نظیری).

غنیمت در سرودن شعر از اشعار نظیری هم بهره برده و وزن و قافیه و مضمون‌هایی را از او وام گرفته است. نظیری غزلی دارد با ردیف «خم» در نه بیت با مطلع:

ساقی به زحمت آمده ام تا به پای خم یک کاسه می‌بیار، و گر نیست، لای خم
(دیوان، ص ۲۶۱، غزل ۴۶۰)

و غنیمت نیز با همان قافیه و ردیف غزلی در هفت بیت آورده است با مطلع:

گر بشنوی به گوش دل ما صدای خم سر بر نگیری از در دولت سرای خم
(دیوان، ص ۲۱۸)

غنیمت غزلی شش بیتی دارد با مطلع:

شب که فال بوسه آن لعل جان پرور زدم آب گردیدم ز حسرت غوطه در کوثر زدم
که در مقطع آن چنین آورده است:
تا رسانم نشئه طرز نظیری در غزل با علی امشب غنیمت می به یک ساغر زدم
نظیری نیز غزلی دارد با مطلع:

شب در بتخانه ای را با دو چشم تر زدم کعبه در لیبک آمد حلقه تا بر در زدم
که غنیمت در قافیه‌های کوثر و ساغر با او مشترک است، و بر این وزن و قافیه غزلی چهار بیتی در دیوان علی آمده است که در مقطع آن می‌گوید:

با نظیری شیخ خود رندانه سر کردم علی تا کواکب سبجه گردانید من ساغر زدم
(دیوان، ص ۱۸۰)

۷. صائب و غنیمت

اگر به درستی نگاه کنیم، بسیار کسان در غزلسرایی، خاصه به سبک هندی (اصفهانی) دنباله رو صائب بوده‌اند، و بعضی هم دنباله رو دنباله روها، چنانکه پیش از این گفته آمد که ناصرعلی سرهندی غزلی را در پیروی از صائب سروده و بیتی از آن را بدون ذکر نام تضمین کرده، و غنیمت از غزل او بهره برده بود.

در هر حال شاعران پارسی‌گو، پس از سدهٔ یازدهم، را از توجه و عنایت به اشعار صائب‌گزیری نیست، و غنیمت هم بی‌نصیب از این بهره نبوده است.

صائب غزلی دارد با مطلع:

«حفظ دولت در پریشان کردن سیم و زر است م‌د احسان رشته شیرازهٔ این دفتر است»

(دیوان، ج ۲، ص ۴۹۰)

و غنیمت نیز در مقطع غزلی با مطلع:

دل که شد قربانی عشق تو سوزش دیگر است این چراغ کشته در چشم شهید دیگر است

مصراع نخست غزل صائب را تضمین کرده و این چنین آورده است:

گر دلی داری غنیمت پند صائب گوش کن «حفظ دولت در پریشان کردن سیم و زر است»

(دیوان، ص ۶۵)

در ابیات دیگر همین غزل نیز غنیمت نظری داشته است:

صائب:

در سراب تشنگی، جوش طراوت می‌زنم ساغر بتخانه ام لبریز آب کوثر است

غنیمت:

بر لب قاصد حدیث لعل نوشین که بود ساغر گوش دلم لبریز آب کوثر است

صائب:

از خیابان بهشتم خار در دل می‌خلد کوچه باغ زلف را آب و هوای دیگر است

غنیمت:

هوش بلبل می‌پرد از دیدن گلزار ما گلشن زخم شهیدان نوبهار دیگر است.

صائب تبریزی در جواب «اسیر لاهیجی» غزلی دارد با مطلع:

آنکه رنگ خط به رخسارش ز مشک ناب ریخت خار در پیراهن خورشید عالمتاب ریخت

(دیوان، ص ۴۷۰، غزل ۹۲۸)

و غنیمت بر همان وزن و قافیه غزل خویش را سروده است:

آنکه در معشوق طرح جلوهٔ بی‌تاب ریخت در تن عاشق به جای استخوان سیماب ریخت

(دیوان، ص ۸۹)

صائب تبریزی دو غزل ۷ و ۹ بیتی دارد، یکی با مطلع:

اگر چه بی‌نیاز است از دو عالم ناز و تمکینش چه بی‌تابانه می‌چسبد به دل لبهای شیرینش

و دیگری با مطلع:

بهار آرزو گل گل شکفت از روی رنگینش
به جوش آورد خون بوسه را دست نگارینش
(کلیات صائب، ج ۵، غزلهای ۴۹۶۱ و ۴۹۶۲)
و غنیمت نیز غزلی در ۷ بیت با همین وزن و قافیه دارد که تمام قافیه‌های صائب را به کار گرفته و در بیت آخر نیز اشاره به صائب کرده، می‌گوید:
غنیمت این غزل بر تربت صائب اگر خوانند
به جوش آید به رنگ خون عاشق خاک بالینش
(دیوان غنیمت، ص ۱۹۸)

۸. غنیمت و دیوانه

قاسم دیوانه مشهدی (ف. ۱۰۸۵ هـ) در جوانی به اصفهان رفته و سپس عازم هندوستان شده و مدتی در آنجا به سر برده است و در دارالخلافت شاهجهان آباد (دهلی) رخت به وادی خاموشی کشیده، «آرزو» اشعاری از وی نقل کرده است (سرو آزاد، ص ۱۲۳) قاسم دیوانه شاگرد صائب تبریزی بوده (گلچین معانی، ۱۳۶۹: ۱۰۸۳/۲) و غنیمت هم از وی بهیچا برده است، گاهی نام وی را عیناً می‌آورد:
در خیالم بود حال قاسم دیوانه‌ای
شب که در دست غنیمت دفتر اشعار بود
(دیوان، ص ۱۱۱)

یا

غنیمت با تجلی دوش فکر شعر می‌کردم
پربشان گشت مضمون قاسم دیوانه پیدا شد
(دیوان، ص ۱۳۹)

یا

ناله زنجیر از هر مصرع من شد بلند
تا غنیمت هم زمین قاسم دیوانه‌ام
(دیوان، ص ۲۲۵)

غنیمت غزلی هفت بیتی سروده است با مطلع:
شبی کز یاد چشم مست او دل کامیاب آید
چو نام خویش گیرم از دهن بوی شراب آید
(دیوان، ص ۱۲۶)

که این غزل به پیروی از غزل قاسم دیوانه گفته است که مطلع آن چنین است:
چنین گر آتشین سیلاب اشکم با شتاب آید
زمین خانه ام نازکتر از بام حباب آید^{۱۲}
(مقدمه دیوان، ص کح)

۹. برخی ویژگیهای شعر غنیمت

اگر چه غنیمت در ایران نبوده و شوق دیدارش هم نتوانسته است او را بدین سرزمین بکشاند، اما در سرودن شعر فارسی، دستی توانا داشته است، و هر چند جز مثنوی نیرنگ عشق و دیوان غزلیات اثری دیگر از او در دست نیست، اما در هر دو اثر مذکور می‌توان مهارت و قدرت وی را در خلق اشعار دید.

علی ابراهیم خان خلیل بنارسی در خصوص مثنوی نیرنگ عشق گفته است: «در آن احیان که [غنیمت] با میرزایق بیگ، حاکم سیالکوت به سر می‌برد، میرزا عبدالعزیز، خلف ارشد میرزای مذکور، بر شاهد نام پسری که در زمرهٔ ارباب رقص و غنا مستثنی و به زیور شهرت متحلی بود، عاشق گردید. در این باب غنیمت به پاس اخلاص و محبت، مثنوی‌ای متضمن حکایات آن، مسمی به نیرنگ عشق به هزار و پانصد بیت موافق عدد لفظ «غنیمت» منظوم نموده، در هزار و نود و شش به اتمام رسانیده. اگر چه نومشقی و سادگی از کلامش پیداست اما از مشاهیر شعرای عالمگیری است.» (صحف ابراهیم، ص ۲۰۱)

عبارتهای نو و تازه و خیال‌انگیز که ساختهٔ ذهن خلایق اوست و غالباً نمود چندانی در شعر دیگر شاعران ندارد در غزلهای او به چشم می‌خورد. نمونه‌هایی از این عبارات چنین است:

سحاب عطا، تر بودن خط سرنوشت، سر به سنگ زدن برهمن، بت در کنشت تپیدن، نغمه شکسته نوازی، کاسه سر نذر خشته‌ها کردن، خون بودن کوثر، رگ جان بهشت به دست آمدن (غزل اول)، شعله سراب، میدان تیغ‌بازی برق عتابها، قانون نواز ناله، چون گل به خون نشستن کتابها، به خود بالیدن تاک از بریدن، شور بلبل داشتن کباب، نفس در خویش دزدیدن صبح (غزل دوم)، یکرنگی نصیبان، صلاهی ریزش رنگ، فرنگستان شدن روی زمین از نقش پا (غزل چهارم)، کاوشهای مژگان، به پرواز بودن خار صحرا (غزل ششم)، طاقت باخته، ناخن ریخته، کافر ستم، کعبه حیران تماشای فرنگ بودن، پشت پلنگ به نظر آمدن روی چمن، برق لغزیدن پا (غزل هفتم) و...

۱۰. صنایع شعری

با وجود همه لطافتها و زیباییهایی که در شعر غنیمت به چشم می‌خورد، صنایع بدیعی را کمتر در آن می‌توان دید، حتی جناس که آشکارترین صنعت بدیعی است، نمودی بسیار ناچیز دارد و گویا غنیمت، اصلاً در پی به کارگیری صنایع شعری نبوده و سخن خود را ساده و بی‌پیرایه گفته است. سخنانی موزون، مقفّی، مخبیل و دل‌انگیز با ترکیبات تازه و دلنشین که تقریباً عاری از آرایه‌های لفظی و معنوی آشکار است، اما از لطافت آن چیزی کاسته نشده است؛ البته گاهی کوشیده است در معرفی بعضی از

ابنای روزگار که از اصحاب حرص و آزند، همراه با بیان ویژگیها و خصوصیات آنان، از صنعت ایهام نیز استفاده کند. به عنوان مثال نام شیخ بهایی و کتاب *نان و حلوی او* را چنین آورده است:

نان و حلوه است کتابی که بخوانند مدام لیک کام دل و جان بی خبر از لذت آن

اینقدر معتقد شیخ بهایی زانند که دهد یاد کتابش به حریصان از خوان

(دیوان غنیمت، ص ۲۹۸)

حاصل سخن اینکه غنیمت از شاعران اواخر سده یازدهم و اوایل سده دوازدهم است. در شعر، مثنوی *نیرنگ عشق و دیوان غزلیات* سروده و سبک او، به شیوه معاصرانش، هندی (اصفهانی) است.

غنیمت در سرودن غزلهای خود، از صائب تبریزی، ناصر علی سرهندی، بابا فغانی شیرازی، نظیری نیشابوری و قاسم دیوانه پیروی و بیت یا مصرعی نیز از آنان تضمین کرده است.

شعر غنیمت از مضامین پیچیده و تعقیدات لفظی و معنوی خالی است و بسیار روان و سلیس، و با چاشنی عرفان همراه است. بررسی همه جانبه احوال و آثار غنیمت، در این اندک نمی گنجد و رجوع به منابع ذکر شده و سایر تذکره‌ها، یاریگر محققان خواهد بود.

یادداشتها

۱. چو شد ختم این کلام سینه پرورد
نمایان گشت تاریخ نوآیین
ز «گلزار بهار فکر رنگین»
خرد تکلیف تاریخش همی کرد
(۱۰۹۶هـ)
۲. مرحوم ذبیح‌الله صفا، غنیمت را چند گاهی مصاحب میرمحمد اسحق، مخاطب به مکرم‌خان دانسته که از سال ۱۱۰۶ تا ۱۱۰۸ هـ ناظم لاهور بوده و پس از آن به علت پیوستن به سلسلهٔ صوفیان قادری از ملازمت‌های درباری و حکومتی دست برداشته و پس از مدتی سیر و سیاحت و اقامت در کابل، به پنجاب بازگشته و حدود سال ۱۱۵۸ هـ در همانجا درگذشته است (صفا، ۱۳۶۴، ج ۲: ۵/ ۱۴۱۲).
- بنا به آنچه تذکرهٔ سروآزاد (ص ۱۴۴) بیان کرده، سرخوش، در عشرهٔ ثالث بعد مأته و الف از دنیا رفته و در تاریخ تذکره‌های فارسی (ج ۲، ص ۴۰) به نقل از حکیم چند ندرت، از شاگردان سرخوش، وفات سرخوش را عبارت «از جهان رفت آه عارف پاک» (۱۱۲۷ هـ) و مرحوم صفا (تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵/۲، ص ۱۳۷۴) تاریخهای ۱۱۲۶ هـ (به نقل از سفینه خوشگو) و ۱۱۲۷ (به نقل از نتایج الافکار) را نقل کرده است، صحیحترین تاریخ برای فوت سرخوش ۱۱۲۷ هـ خواهد بود و از آنجا که اورنگ زیب هم به سال ۱۱۱۸ هـ از دنیا رفته و سرخوش حدود هشت سال پس از او تاریخ مذکور اصح تاریخهای وفات برای سرخوش است و آن‌طور که خود مصحح دیوان (غلام ربانی عزیز) گفته، غنیمت حدود دو سال قبل از سرخوش از دنیا رفته است (مقدمه دیوان، ص ط). بنابراین تاریخ وفات غنیمت حدود ۱۱۲۵ هـ است و آنچه که در مقدمهٔ دیوان غنیمت (ص ط) به سال ۱۱۵۸ هـ آمده و ذبیح‌الله صفا نیز همان را ذکر کرده (تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵/۲، ص ۱۴۱۲) صحت ندارد.
۳. میله به معنای جشن و مراسم همگانی است، چنانکه در افغانستان هم امروزه جشنهای نوروز و گل سرخ و سخی و... را «میله دهقان»، «میله گل سرخ»، «میله سخی» و... نام می‌برند.
۴. مرحوم ذبیح‌الله صفا نیز تنها به همین دو اثر اشاره کرده و گفته است: «اثر معروف غنیمت، مثنوی نیرنگ عشق یا شاهد و عزیز اوست که به بحر هزج مسدس مقصور یا محذوف سروده و در هند رواج بسیار دارد. غنیمت این منظومه را در سال ۱۰۹۶ هـ به پایان برد و آن به سال ۱۲۶۳ هـ ق در لکهنو به طبع رسید. دیوان غزل‌های او نیز به سال ۱۹۵۸ میلادی در لاهور چاپ شده است. وی به احساس رقیق و شیرین گفتاری و خوش تقریری، خاصه در نیرنگ عشق خود مشهور است (تاریخ ادبیات در ایران، ج ۵/۲، ص ۱۴۱۲).
- در فهرست مقالات فارسی ایرج افشار هم به دو مورد مقاله دربارهٔ غنیمت کنجاهی اشاره شده است: یکی در جلد دوم فهرست مقالات فارسی به شماره ۳۹۷۰، با عنوان «مولانا غنیمت کنجاهی» اثر گوهر نوشاهی است که در مجله اورینتل، ج ۳۸، ش ۱، صص ۵۵-۷۹ به اردو چاپ شده، و دیگری مقاله‌ای است از محمدظفرخان با

عنوان «پژوهشی درباره دیوان غنیمت کنجاهی»، مجله هلال، شماره ۴۰، (۱۳۵۱ش) ش ۳/۲، صص ۶۰-۶۵
 که در جلد چهارم فهرست مقالات فارسی به شماره ۱۰۳۷۹ از آن نام برده شده است.
 ۵ به نام شاهد نازک خیالان عزیز خاطر آشفته حالان (ص ۱)
 ۶ ابیات ذیل به عنوان نمونه ذکر می شود:

الای سر به پیش افکنده خویش	اسیر نفس خویش و بنده خویش
...میرد نفس دون گردیدن از چیست	ندانم سگ پرستی مذهب کیست
تو ای بی پیر تا پیرت نباشد	هوای معصیت دل می خراشد
بسی گم می روی خود را ادب کن	رهی گم کرده ای خضری طلب کن
اگر خواهی هوای جلوه دوست	به رنگ خون برآ از زیر این پوست
شو از فیض محبت های کامل	سوار توسن بیتابی دل
دری بنگر که چون فیض الهی	در او یابی مهیا هر چه خواهی
حریم کعبه جان آرزو کن	به سوی قبله حاجات رو کن
راه آورد از دل آگاه خود ساز	غنیمت را رفیق راه خود ساز
بیا بنگر در شاهی که آنجا	تجلیهاست مشتاق تماشا
نظر گر سرمه سا گردد ز توفیق	برین در حلقه بینی چشم تحقیق
در کشور گشای فیض سمرمد	امام عاشقان صالح محمد
تجلی شعله شمع خانه عشق	دل پروانه اش کاشانه عشق
سر و سر حلقه صاحب دلان است	جنید وقت، شبلی زمان است
خیال از جلوه او روح در بر	دهن از نام او لبریز کوثر
کمان خود گرش حلاج داده	بود در دست پر زورش کباده
بیا بگذار پیش شاه ما دست	که از بوی کباب دل شوی مست
کند از یک نگاه مهر پرور	کف خاک تو را خورشید انور
می شو وقت اگر در جام ریزد	انبا المقصود از گرد تو خیزد
وگر خود را کنی گم بر در شاه	بینی خویش را در بزم دلخواه
همان بزمی که نام اوست عرفان	همان بزمی که جام اوست ایمان
چو لعل او در معنی گشاید	شنیدن مایه ای در یار باید...
بیا ساقی بیا ای من مریدت	بده جامی که خواهم شد شهیدت
مگر از مدحت ظل الهی	کنم در ملک معنی پادشاهی

(نیرنگ عشق، صص ۸-۱۱)

۷. عشق حقیقی در اصطلاح فلاسفه و متصوفه، محبت الله و صفات و افعال اوست، عشق حقیقی، عشق به لقاء محبوب حقیقی است که ذات احدیت باشد و عشق مجازی، عشق ظاهری، ابتدای محبت و هوی و بعد علاقه و بعد وجد و عشق است که منشأ آن هوی و حب مجازی است و پس از مرتبت عشق شغف است که سوزاننده است (از فرهنگ مصطلحات عرفا، به نقل از لغت‌نامه دهخدا و فرهنگ لغات و اصطلاحات عرفانی از سیدجعفر سجادی) در اصطلاح عرفا، مجاز پل حقیقت است، چنانکه عین‌القضات همدانی نیز گوید: دروغا اگر عشق خالق نداری، باری عشق مخلوق مهیا کن تا قدر این کلمات تو را حاصل شود (تمهیدات، ص ۹۶).

۸. ابیات مذکور چنین است:

شهبید عرصهٔ بیرحمی یار	الای نونیا از فتنه در کار
خرا ب طرز بی پروایی خویش	الای عاشق رسوایی خویش
به کوی قبلهٔ جان آرمیدن ...	اگر داری سر از خود بریدن
به صحرای جنون عمری دویده	دلی پیدا کن از دانش رمیده
اگر باشد حقیقی یا مجازی	مبادا هیچ دل بی عشقبازی
سر این جاده هم در کوی معنی است	... مجاز آینه دار روی معنی است
شرابی را که نامش بود باقی...	مرا در جام صورت ریخت ساقی
(نیرنگ عشق، صص ۱۲-۱۳)	

۹. از جمله «حسینی» ذیل عنوان «در مقامی که شاهد به مکتب رفته گوید» (تذکره حسینی، ص ۳۳۱) و آفتاب رای لکهنوی در *ریاض العارفین* (ج ۲، ص ۶۳).
۱۰. غزلی با این ردیف و قافیه، در دیوان بابافغانی شیرازی که آقای احمد سهیلی خوانساری به سال ۱۳۴۰ ش تصحیح کرده و به چاپ رسانده است، دیده نشد، احتمال دارد که این غزل در چاپهای هند آمده باشد.
۱۱. اشعار فغانی از مقدمه ص «یو» دیوان غنیمت گرفته شده است.
۱۲. از آنجا که دیوان قاسم دیوانه دستیاب نشد، بیت مذکور که در مقدمهٔ دیوان غنیمت آمده است ذکر گردید.

کتابنامه

۱. آزاد بلگرامی، میرغلامعلی؛ سرو آزاد؛ چاپ هند، بی‌جا، بی‌تا.
۲. آرزو، سراج الدین علی خان؛ مجمع‌التفایس (تذکره شعراى فارسى سده دوازدهم) تصحیح عابدرضا بیدار، از انتشارات خدابخش اوریتل پبلک لایبریری پتته هند، چاپ دوم، ۱۹۹۲م، پتته، ۱۹۹۲م.
۳. احمد، ادريس؛ سرهنديمين فارسى ادب؛ شعبه فارسى دانشگاه دهلى، دهلى، ۱۹۸۸م.
۴. خليل بنارسى، على ابراهيم خان با صحنه ابراهيم؛ به تصحیح میرهاشم محدث، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگى، تهران ۱۳۸۵ش.
۵. خيام پور، ع؛ فرهنگ سخنوران؛ تهران: انتشارات طلايه، ۱۳۷۲ش.
۶. دوست سنبلى، مير حسين؛ تذکره حسينى؛ مطبع نامى نول کشور، هند، ۱۲۹۲هـ.ق (۱۸۷۵م).
۷. دهخدا، على اکبر؛ لغت‌نامه؛ تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۸. سجادی، سيدجعفر؛ فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعميمات عرفانى؛ تهران: کتابخانه طهورى، چاپ سوم، ۱۳۶۲.
۹. سرخوش، محمدافضل؛ کلمات الشعراء؛ لاهور، ۱۹۴۲.
۱۰. سرهندي، ناصرعلى؛ ديوان؛ تصحیح رشیده حسن هاشمى؛ اسلام آباد: مرکز تحقیقات فارسى ایران و پاکستان، ۱۳۸۴ش.
۱۱. صائب، محمد على؛ ديوان؛ به کوشش محمد قهرمان، تهران: انتشارات علمى و فرهنگى، چاپ دوم، ۱۳۷۰.
۱۲. صديق حسن خان، سيد محمد؛ تذکره شمع انجمن؛ مطبع شاهجهانى بهوپال، هند، ۱۲۹۳هـ.ق.
۱۳. عبدالرحمن، سيدصباح الدين، بزم تیموريه؛ ج سوم، دارالمصنفين شبلى اکيدمى اعظم گده هند، ۱۹۹۱م.
۱۴. غنيمت، محمد اکرم؛ ديوان؛ تصحیح غلام ربانى عزيز، چاپ آکادمى ادبيات پنجاب، پاکستان، ۱۹۵۸م.
۱۵. _____؛ نيرنگ عشق؛ مطبع نامى نول کشور، هند، بی‌تا.
۱۶. فغانى شيرازى، بابا، ديوان اشعار؛ تصحیح احمد سهيلي خوانسارى، تهران: انتشارات اقبال، چاپ چهارم، ۱۳۸۵.
۱۷. گلچين معانى، احمد؛ کاروان هند؛ ج ۲، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوى، ۱۳۶۹.
۱۸. _____؛ تاريخ تذکره‌هاى فارسى؛ ج ۲، تهران: انتشارات کتابخانه سنایى، چاپ دوم، ۱۳۶۳.
۱۹. گویاموى، محمد قدرت الله؛ تذکره نتایج الافکار؛ چاپخانه سلطانى، بمبئى، ۱۳۳۶ش.
۲۰. نظيرى نيشابورى، محمد حسين؛ ديوان؛ تصحیح محمد رضا طاهرى، تهران: انتشارات رهام، ۱۳۷۹ش.
۲۱. همدانى، عين القضاة؛ تمهيدات؛ تصحیح عفيف عسيران، چاپ دوم، تهران: انتشارات منوچهرى، بی‌تا.
۲۲. هاشمى سنديلوى، احمدعلى خان؛ تذکره مخزن العرايب؛ به اهتمام محمدباقر، اسلام آباد: مرکز تحقیقات فارسى ایران و پاکستان، ۱۳۷۱ خورشيدى.